

دوفصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ‌نامه ایران بعد از اسلام، سال نهم، شماره هفدهم، پاییز و زمستان ۹۷، صفحات ۲۰۷-۲۳۶

تاریخ دریافت: ۹۶/۰۵/۱۶

تاریخ پذیرش نهایی: ۹۷/۰۳/۲۹

زندان و زندانی در دوره صفویه

محسن مؤمنی^۱

چکیده

حکومت صفویان در تاریخ ایران به‌عنوان یکی از دوره‌های مهم این سرزمین شناخته می‌شود، تا پیش از دوره صفویه هیچ یک از حکومت‌هایی که در قلمرو سرزمین ایران به‌قدرت رسیدند، تشیع اثنی عشری را به‌عنوان دین رسمی خود اعلام نکرده بودند، اما رسمیت یافتن تشیع اثنی عشری برای اولین بار در این سرزمین، بوسیله حکومت تازه تأسیس صفویه، نیازمند استفاده از قوانین فقهی مربوط به آن بود، مسئله‌ای که این پژوهش به‌دنبال تحلیل آن بر اساس منابع کتابخانه‌ای به روش توصیفی - تحلیلی می‌باشد، موضوع وضعیت حاکم بر زندان‌ها و زندانیان در این دوره است، آنچه که از منابع این دوره می‌توان استنباط کرد؛ قوانین حاکم بر صدور حکم زندان بیشتر عرفی بوده است و محاکم عرفی نقش فعالی در صدور حکم زندان داشتند، زندان عمومی به معنای خاص وجود نداشته بلکه زندان‌ها بر اساس طبقه اجتماعی فرد دسته‌بندی می‌شدند،

کلید واژه‌ها: زندان، صفویه، نظام قضایی، فقه تشیع، محاکم عرفی،

prisons and prisoners in the Safavid Period

M. Momeni¹

Abstract

Safavid rule is considered an outstanding era in Iranian history. In pre-Safavid era none of the governments declared Shiite as official religion of Iran. Shiite, being an official religion of Iran, necessitated implementation of Islamic legal rulings in the newly established Safavid dynasty. Present study, using descriptive-analytic method and taking advantage of library resources is an endeavor to investigate prisons and prisoners' condition in this period. According to the documents and resources of this period, legal rules used for giving sentences to the prisoners were mostly based on customary laws. Customary courts played active role in issued prison sentences. There were no public prisons in the literal meaning of the word. However the prisons were classified according to social class of the prisoner.

Keywords: Prison, Safavid Period, Judicial system, Shi'ite legal ruling, Customary Courts.

مقدمه

رسمیت یافتن تشیع در دوران صفویه دارای اهمیت و جایگاه خاصی می‌باشد، توجه به مسائل فقهی این مذهب را ضروری ساخت، به همین لحاظ حکومت صفویه نیازمند تدوین و به کارگیری فقه تشیع در نظام قضایی خود گردید، در کنار کمبود منابع فقهی و حقوقی متعلق به مذهب تشیع در این دوران، صفویان تلاش کردند این خلاء را با دعوت از عالمان و فقهای تشیع از مناطقی مانند، جبل عامل و حله پر کنند، بدست آوردن منابع فقهی مورد نیاز تنها مشکل صفویان نبود، بلکه استفاده و کاربردی کردن این مفاهیم در نظام قضایی بزرگترین چالش فراروی آنان بود، همچنین صفویان وارث حکومت های محلی و منطقه‌ای جداگانه‌ای بودند، که پیش از آنکه شاه اسماعیل اول در سال ۹۰۷ه.ق موفق شود حاکمیت بیشتر مناطق را بدست گیرد دارای ساختارهای اداری، سیاسی و قضایی جداگانه‌ای بودند که البته چندان تفاوتی با همدیگر نداشتند، بنابراین، این مسئله می‌توانست از مسائل چالش برانگیز صفویان باشد، تا بتوانند این حوزه‌های منفک را تحت اداره یک سیستم اداری و قضایی واحد اداره نمایند، بحث از نظام قضایی صفویه با تکیه بر موضوع زندان و زندانی در این دوره تاریخی موضوع این پژوهش می‌باشد، سوال اصلی پژوهش، قوانینی که فرد را به زندان محکوم می‌نمود از فقه تشیع اثنی عشری استفاده می‌کرد یا اینکه از قوانین عرفی؟ در کنار این پرسش‌ها، سوال‌های دیگری نیز مطرح می‌شود مانند: وضعیت زندانیان و درون محیط زندان به چه گونه‌ای بوده است؟ سوال ثانویه این پژوهش به اوضاع درونی زندان‌ها و زندانیان توجه کرده و اینکه آیا زندانیان بر اساس جرمی که مرتکب می‌شده‌اند در زندان‌های جداگانه دوران محکومیت را می‌گذرانند؟ زندان‌های مهم و اصلی در دوره صفویه چه زندان‌هایی بودند و چه متهم‌هایی و با چه جرمی در آن‌ها نگه داری می‌شدند؟

درباره وضعیت زندان‌ها و زندانیان در دوره صفویه پژوهش مستقل و جامع ای صورت نگرفته است، درباره پیشینه ی این پژوهش می‌توان به متون فقهی دوره صفویه مانند، کتاب جامع المقاصد تألیف محقق کرکی از فقهای مشهور شیعه در زمان شاه اسماعیل اول و شاه طهماسب اول اشاره کرد، اثر محقق کرکی در سیزده جلد تدوین شده است اما این کتاب کمتر از کتاب جامع عباسی به موضوع قضاوت و احکام قضایی پرداخته است و بیشتر

جلدهای این اثر حول مباحثی مانند، نماز، روزه، اعمال حج، آداب تجارت، نکاح و غیره می‌باشد، از منابع فقهی دوره صفویه می‌توان به کتاب جامع عباسی شاخص‌ترین اثر شیخ بهایی اشاره کرد که به زبان فارسی نوشته شده است و ابتکاری نو در نگارش متون فقهی به شمار می‌رود، تا آن‌جا که برخی از صاحب‌نظران از آن به عنوان اولین دوره فقه غیراستدلالی به زبان فارسی که به صورت رساله عملیه نوشته شده است یاد می‌کنند، این کتاب از یک مقدمه و بیست باب (از طهارت تا دیات) تشکیل شده است، این کتاب در زمان شاه عباس اول نگاشته شده که قسمت‌هایی از آن مربوط به قوانین فقه تشیع و به خصوص قضاوت می‌باشد، همچنین در فصل‌های پایانی این کتاب به موضوع جرائمی که باید حکم حبس یا زندان در مورد آن‌ها صادر شود اشاره شده است، در این پژوهش از کتاب جامع عباسی که اطلاعاتی درباره زندان در دوره صفویه دارد استفاده شده است، از پژوهش‌های جدید می‌توان به کتاب نظام قضایی در دوره صفویه تالیف ویلم فلور اشاره کرد، در این اثر مؤلف تنها در صفحاتی مختصر به وضعیت نگه داری زندانیان در درون زندان‌ها توجه کرده است اما آنچه پژوهش حاضر را نسبت به پژوهش‌های پیشین متمایز می‌کند، توجه به قوانین حاکم بر مجازات زندان و دسته بندی زندان‌ها می‌باشد،

۱- وضعیت نظام قضایی صفویه

در این مبحث اشاره‌ای گذرا به اوضاع نظام قضایی صفویه در این دوران می‌تواند به پژوهشگر کمک نماید تا بهتر با احکام حقوقی منجر به مجازات زندان آشنا شود، سیاح ونیزی، وینچنتو دالساندری، که در دوره شاه طهماسب اول به ایران سفر کرده در این باره نوشته است که: «به دلیل عدم کارآمدی نظام قضایی تعداد زیادی از مردم طبق رسوم ایرانی دادخواهی به شاه مراجعه می‌کنند» او حتی تعداد این افراد را که در برابر کاخ شاهی تجمع می‌کردند، را تا حدود ۱۰ هزار نفر ذکر می‌کند و منشاء این شر و فساد را قضاات می‌داند، زیرا آنها به این دلیل که مزد دریافت نمی‌کردند ناچار رشوه می‌گرفتند و به دلیل عدم توجه شاه به امور قانونی بر حرص خود در این زمینه می‌افزودند» (سفرنامه‌های ونیزیان، ۱۳۴۹: ۴۳۸)، کارمندی که زیر دست صاحب منصبان قضایی کار می‌کردند این شغل را از اسلاف خود به ارث می‌بردند، آنها مناصب خود را می‌خریدند و بهای آن را با واگذاری بخشی از

آنچه که محکمه از مدعی علیه دریافت می کرد، می پرداختند، زندانبانان نیز از همین گروه بوده‌اند (فلور، ۱۳۸۵: ۷۰)، این مسائل از نشانه‌های عدم کارآمدی نظام قضایی صفویه می باشد که نتوانسته بود ساختار منسجم و قانونمندی داشته باشد، در این دوره قضاوت سهم درجه دومی در نظام قضایی داشتند و بیشتر کارهای آنان مربوط به دعاوی حقوقی بوده است (رربورن، ۱۳۸۳: ۹۴)، اما بر اساس گفته‌های دالساندیری می توان گفت، قضاوت حتی در بحث دعاوی حقوقی هم چندان کارایی نداشتند زیرا عدم توانایی آنها در حل مسائل حقوقی منجر به عدالت خواهی شاکیان از شاه می شده است، شاردن درباره دیدگاه مردم نسبت به نظام قضایی پس از شاه عباس اول می نویسد: «به هر روی قضاوت عامه مردم درباره نحوه دادرسیها و اعمال مسؤولان پلیس و قضات محلی چنین است، فساد و تباهی و ارتشاء در سراسر کشور رایج شده، و راستی و درستی سراسر از میان رفته است، رشوه چشم ماموران پلیس را کور کرده و دهان دادرسان همواره برای ربودن غنیمت گشاده است، تمام این کسان در دوزخ به انتظار خواهند بود تا مکافات اعمال خود را دریابند» (شاردن، ۱۳۷۲: ۴/۱۳۵۳)، با توجه به مطالبی که از سفرنامه‌های این دوره می توان استنباط کرد نظام قضایی دوره صفویه فاقد ساختار قانونمند بوده است و در واقع، این ساختار معیوب و فاقد نظم بوده است چرا که نظام دیوانسالاری که نظام قضایی نیز جزئی از آن بوده تحت تاثیر استبداد شاهان صفوی هیچگونه ثباتی نداشته و نخبگان دیوانسالار جامعه هیچ گاه دارای امنیت نبودند، عدالت قضایی به چند دلیل رسوخی در جامعه نداشت، ۱- استبداد سلطنتی، اگرچه از منظر تئوریک، قضاوت در دوره صفوی بر محور تشیع دور می زد، اما پادشاه به خود حق می داد که در هر مورد که شخصاً اراده می کرد احکام شرع را تعطیل کند، ۲- تعصبات مذهبی و قتل و کشتار شیعیان و اهل سنت نسبت به هم به خصوص در شهرهای مرزی همچون هرات، از عوامل تاثیر گذار بوده است (امین، ۱۳۸۶: ۲۳۷-۲۳۵)، از سوی دیگر قضاتی که در محاکم شرعی باید به قضاوت می پرداختند چندان آموزش کافی دریافت نمی کردند تا بتوانند در مورد دعاوی حقوقی، قضاوت درستی داشته باشند، هر چند نویسنده جامع عباسی شرایطی را برای قاضی قرار داده بود اما در عمل به دلیل موروثی بودن این مقام و دیگر مقامات قضایی در این دوره بیشتر افراد شاغل در نظام قضایی فاقد توانایی لازم بودند، همچنین در این دوره به دلیل عدم تفکیک در بین نظام قضایی و نظام حکومتی

و اجرایی معمولاً حکام و ماموران دولتی در احکام قضایی دخالت می‌کردند و یک نوع بهم ریختگی در نظام قضایی حاکم بوده است،

۲- تعاریف و قوانین زندان در فقه تشیع اثنی عشری

زندان یکی از انواع مجازات می باشد که به موجب آن آزادی فرد محکوم از وی سلب می شود (بروجردی و مقدادی، ۱۳۸۳: ۲۳)، یکی دیگر از تعاریف زندان عبارت است از، سلب آزادی و بازداشت محکوم به منظور اجرای مجازات پس از حکم قطعی، حبس قانونی است، سلب آزادی از شخص یا مال او، با حالت انتظار ترخیص در صورت اول توقیف شخص و در صورت دوم توقیف مال صدق می کند (خلیلی، ۱۳۸۵: ۳)، زندان در اندیشه دینی عموماً یک مجازات اصلی محسوب نمی شود، بلکه به عنوان یکی از مصادیق تعزیر^۱، اقدامی تامینی و تربیتی است و بیشتر جنبه اصلاح، بازدارندگی و پیشگیری از وقوع مجدد جرم را دارد (خلیلی، ۱۳۸۵: ۷-۴).

مشروعیت زندان در دین اسلام و در آیات چهارگانه قرآن کریم مورد تأیید قرار گرفته است؛ که شامل: ۱- آیه ۳۳ سوره مائده، ۲- آیه ۱۵ سوره نساء، ۳- آیه ۱۰۶ سوره مائده، ۴- آیه ۵ سوره توبه، آیات چهارگانه فوق بر مشروعیت زندان در اندیشه دینی دلالت می نماید (مروتی، زرگوش نسب، ۱۳۷۶: ۱۹۶-۱۹۴؛ خلیلی، ۱۳۸۵: ۱۳-۹؛ بجنوردی، ۱۳۸۷: ۲۹۶-۲۸۵).

در فقه تشیع امامیه، زندان به دو صورت مورد استفاده می باشد: ۱- زندان به عنوان حد، ۲- زندان به عنوان تعزیر، در چند مورد حبس، در اسلام را می توان به عنوان حد بزهکاران به حساب آورد که در این صورت جنبه مجازات خواهد داشت و حبس ابد شامل حال آنان می شود، ۱- اگر کسی شخصی را بگیرد تا فرد دیگری او را به قتل برساند کیفر او از نظر اسلام حبس ابد و مجازات قاتل اعدام است (شهید اول، ۱۳۷۰: ۲/۲۶۹؛ شیخ طوسی، ۱۳۴۳: ۴/۷۶۶)، ۲- سارق که برای بار سوم دست به سرقت زده است (شهید اول، ۱۳۷۰: ۲/۲۵۵؛

۱. تعزیر در لغت تادیب است و در اصطلاح شرع عقوبت یا اهانتی است که غالباً در اصل شرع مقدار آن معین نشده است، تعزیر با زدن، توبیخ و زندانی کردن تحقق می یابد (خلیلی، ۱۳۸۵: ۶).

شیخ طوسی، ۱۳۴۳: ۴/۷۳۸)، ۳- حبس زن مرتده (شهید اول، ۱۳۷۰: ۲/۲۶۵؛ شیخ طوسی، ۱۳۴۳: ۴/۷۵۲)، ۴- حبس ابد آمره به قتل، ۵- شخصی که ایلاء کند (کسی بر ترک مجامعت زن خود سوگند بخورد و آن را ترک کند)، ۶- فردی که انسانی را مثله کند، ۷- منجمی که اصرار بر تنجیم کند (یعنی پیش بینی آینده و دخالت دادن آنها در امورات جاریه)، ۸- کسی که قاتلی را از دست اولیای دم فراری دهد، ۹- کسی که با خواهر خود زنا کند، ۱۰- عبدی که به دستور مولایش مرتکب قتل می گردد (بجنوردی، ۱۳۸۷: ۳۳۵)، بر اساس دیدگاه مؤلف جامع عباسی، که تنها رساله ی عملیه در این دوران است، حکم حبس مخلد (حبس برای تمام طول عمر یا همان حبس ابد را گویند) حدی است که شامل چند نوع جرم می شد، ۱- کسی که امر به کشتن کسی می کند، ۲- کسی که برای سومین بار دزدی می کند، ۳- زنی که برای سومین بار مرتد شده باشد (حد از جهت شرعی عقوبت خاصی است متعلق به آزار کسی که گناهی از او صادر شده باشد و شارع جهت آن مقداری معین کرده) (شیخ بهایی، ۱۳۱۹ق: ۴۳۴ و ۴۳۷)

زندان های تعزیری شامل اعمال زیر می شود: ۱- شاهد زور (شهادت ناحق دادن) حد عقوبتی است که شارع کم و کیف را معین نموده است، اما عقوباتی که کم و کیفش به دست حاکم داده است تعزیر می باشد، ۲- کسی که موی سر زنی را بتراشد، ۳- زندان عالم فاسق، ۴- زندان پزشکان غیر متخصص، ۵- حبس مفلس های حقه باز، ۶- افراد مستی که با یکدیگر درگیر می شوند، ۷- کسی که زمینه فساد در او ظاهر شده است، ۸- قاتل عامدی، ۹- مختلس (اختلاس کننده)، ۱۰- طرار (جیب بر)، ۱۱- نباش (کفن دزد)، ۱۲- کسی که ترک نفقه بر زوجه اش کرده است، ۱۳- کسی که مملوک خود را عذاب دهد تا بمیرد، ۱۴- کسی که اموال مردم را غصب کند، ۱۵- کسی که مال یتیمی را بخورد، ۱۶- خیانت در امانت، ۱۷- قوادی که محکوم به نفی بلد شده است، ۱۸- محاربی که محکوم به تبعید شده است، ۱۹- بدهکاری که ادعای اعصار کند، ۲۰- شخصی که کفیل دیگری می شود (بجنوردی، ۱۳۸۷: ۳۴۸-۳۰۳)، مواردی که در سطرهای بالا ذکر شد مربوط به قوانین حاکم بر صدور حکم زندان در فقه تشیع اثنی عشری می باشد که امروزه نیز بر اساس همین مسائل فقهی، قضات اقدام به صدور حکم زندان می کنند،

در دوره صفویه حکم حبس به عنوان تعزیر به این صورت صادر می‌شده است، زمانی که فرد محکوم اموالی را باید به صاحب آن مسترد می‌کرد و متهم ادعا می‌کرد که هیچ پولی برای برگشت به شاکی ندارد قاضی می‌توانست او را حبس کند تا درستی یا غلط بودن این امر ثابت شود، ویا در مواقعی که فرد از پاسخ، شهادت و یا گواهی امتناع می‌کرد قاضی می‌توانست او را حبس کند تا فرد در نظر خود تغییری دهد و یا قاضی حکم نهایی را صادر نماید (شیخ بهایی، ۱۳۱۹ق: ۳۶۴)، هدف از ذکر نوع جرم، مقایسه‌ای است بین این قوانین با قوانین دوره صفویه، آیا در دوره صفویه هر فردی مرتکب جرم‌هایی مانند آنچه ذکر شد، می‌گردید به زندان محکوم می‌شد؟ یا اینکه قوانین دیگری در صدور حکم زندان تاثیر گذار بوده است؟

۳- مراجع و مناصب صادر کننده ی حکم زندان

در منابع دوره صفویه با چند منصب برخورد می‌کنیم که در امور زندان‌ها نقش داشته‌اند که به ترتیب جایگاه، این مناصب می‌باشند، **دیوان بیگی**^۱: در مقام وزیر دادگستری بر دادگاههای عرفی و صدر الصدور در مقام یک فقیه شیعی منصوب از سوی شاه بر دادگاههای شرعی ریاست داشتند، تمام دعاوی یا مستقیماً یا غیر مستقیم زیر نظر دیوان بیگی، مورد رسیدگی قرار می‌گرفت حتی احکام شرعی صادره از صدر هم اگر به مهر دیوان بیگی نمی‌رسید، اعتبار رسمی نمی‌یافت و قابل اجرا نبود (امین، ۱۳۸۶: ۳۴۱ و ۳۳۴)، دیوان بیگی دارای لقب قاضی مطلق تمام دعاوی حقوقی و جزائی را دارا بود و از تمام قلمرو صفویه دعاوی به نزد او برده می‌شد و فقط شخص شاه می‌توانست احکام او را نقض نماید (شاردن، ۱۳۴۳: ۱۳)، هر چند مولف جامع عباسی، حکم کردن میان مسلمانان را وظیفه امام و یا نایب او می‌داند و می‌نویسد: «بر امام واجب است که قاضی نصب نماید و در حال غیبت امام، فقیه جامع الشرایط لازم است حکم کردن و واجب است بر مردمان رفع قضایای خود را با او نمودن و مجتهدان گفته‌اند در حالت غیبت امام و نبودن فقیه جامع الشرایط قضاوت

۱. دیوان بیگی بر محکمه ی عرف، جرایم کیفری، نظیر قتل و دزدی را در سراسر ایران قضاوت می‌کرد و مهمترین ناظر قضایی کشور بود، رسیدگی به احداث اربعه (قتل، ازاله بکارت، کور کردن چشم و شکستن دندان) در صلاحیت انحصاری دیوان بیگی بوده و حکام شرع حق مداخله در این گونه دعاوی را نداشتند، در واقع او رئیس محکمه عرف بود (امین، ۱۳۸۶: ۳۴۴؛ فلور، ۱۳۸۵: ۳۹-۳۶).

فقیه عادل امامی اگرچه مجتهد نباشد کافی است» حتی در شرایط قاضی می‌نویسد، کسی که جاهل به احکام شرعی باشد و شرایط قضاوت نداشته باشد، قضاوت او حرام است (شیخ بهایی، ۱۳۱۹ق: ۳۵۸)، نظام تفکیک عرف و شرع در اواخر دوره صفویه با قوت گرفتن دادرسی شرعی به تضعیف نهاد دادرسی عرفی منجر شد، چه عالمان اواخر دوره صفوی مانند سید نعمت‌ا، جزایری مدعی بودند که: «علما باید حکم دهند و ولات باید آن را عمل کنند» (امین، ۱۳۸۶: ۳۴۶).

دیوان بیگی برای اجرای احکامی که صادر می‌کرد یک مامور اجرا داشت که داروغه نامیده می‌شد، محافظت زندان نیز به عهده داروغه بود و داروغه به دعاوی کوچک جنایی نیز شخصاً رسیدگی می‌کرد (سانسون، ۱۳۷۷: ۲۱۰؛ فره وشی، ۱۳۷۰: ۱۰۲)، **حاکم**، حاکم در دوره صفویه در کلیه امور مهم شخصاً قضاوت می‌کرده و برای موارد کم اهمیت تر داروغه را به نمایندگی از طرف خود برگزیده بود که ضمناً به عنوان مامور اجرا در محکمه خود وی نیز شرکت می‌نمود، دعاوی حقوقی نیز که رسیدگی به آنها اصولاً در صلاحیت فقها و روحانیون بود در حضور حاکم طرح می‌شد، در این دوره محاکم شرعی هرگز جسارت این را نمی‌کردند که حکمی سوای آنچه دستگاه حکومتی مطلوب می‌دانست صادر کنند، زیرا آنها برای اجرای حکم خود ناگزیر، می‌بایست انتظار مساعدت از قوای غیر روحانی و غیر شرعی داشته باشند، در امور جنایی معمولاً محاکم شرعی دخالتی نداشتند و حاکم بالاترین مرجع قضایی ایالت به شمار می‌رفت (رربورن، ۱۳۸۳: ۹۵-۹۴).

نکته جالب این است که سیاحان اروپایی که در این دوره به ایران سفر کرده‌اند بیشتر توجه شان به پایتخت صفویه و شرایط حاکم بر مسائل آن بوده که مقام **داروغه** در پایتخت صفویه قدرت و جایگاه ویژه‌ای داشته است، کمپفر، داروغه اصفهان را مسئول حفظ نظم و آرامش پایتخت معرفی می‌کند که تخطی کنندگان از قوانین را داروغه مورد تعقیب قرار می‌داده و متخطی‌ها را بعضاً با جریمه نقدی و یا توقیف و حبس مجازات می‌کرده (کمپفر، ۱۳۶۳: ۱۰۴)، امور زندان‌ها از جمله وظایف داروغه بوده، مجازات‌هایی که داروغه اصفهان اعمال می‌کرد بیشتر شامل جرایم نقدی، فلک و زندان بوده که البته گاهی مجازات اعدام را نیز شامل می‌شده است (میرزا رفعی، ۱۳۸۵: ۴۲۴)، میرزا سمعی، درباره شغل داروغه اصفهان

نوشته است: «مشارالیه جزء دیوان بیگی و شغل مشارالیه آن است که اهل شهر و خارج شهر را محافظت نماید که هیچ کس مرتکب خلاف حساب و ظلم و نزاعی نگردد و امور خلاف شرع و فاحشه و شراب، قمار و سایر امور نامشروع را قدغن نماید که کسی متوجه آن نشود و هرگاه متوجه آن گردد او را تنبیه و از آن عمل منع و فراخور تقصیر، جریمه از گناهکار بازیافت نماید» (میرزا سمیع، ۱۳۶۸: ۴۸)، در بعضی از مواقع وظیفه نگه داشتن متهم به داروغه واگذار می‌شده است، زمانی که خان احمدخان دستگیر می‌شود او را تحویل داروغه دارالسلطنه قزوین، حسن بیک اخته عمر، می‌دهند که در خانه خود از او حراست و محافظت نماید (فومنی، ۱۳۴۹: ۴۷)،

تاورنیه و اولتاریوس از منصب دیگری مرتبط با زندان‌ها صحبت می‌کنند و آن منصبی بوده به نام اعطاس (شبگردها، عسس باشی، احداث، میرشب) که این نام‌ها درباره آنان استفاده می‌شده است، وظیفه آنان این بود که زیر نظر داروغه فعالیت می‌کردند و شب‌ها همراه با نیروهای نظامی که بیشتر کماندار بودند در محلات شهر می‌گشتند و مسئول آن بودند که مانع دزدی، سرقت یا هر جنایتی شوند، آنها اگر به شخصی، شب هنگام سوءظن پیدا می‌کردند و شخص نمی‌توانست علت بودنش را در شب و در آن محل توجیه کند شخص را به زندان انتقال می‌دادند (تاورنیه، ۱۳۶۹: ۲۸۴؛ اولتاریوس، ۱۳۶۹: ۶۶۹/۲)، برای مجازات سرقت، مجرمان را به زندان محکوم می‌کردند (فلور، ۱۳۸۵: ۶۴)، نکته ی مهمی که از منابع این دوران می‌توان استنتاج کرد این است که، در دوره صفویه نوع جرم و مرتکب جرم در تعیین میزان مجازات تاثیر داشته است.

در طول دوران صفویه با هیچ مقام و منصبی که مسئول اداره کل زندان‌ها باشد برخورد نمی‌کنیم، اما نویسنده کتاب رستم التواریخ^۱، که مدتها پس از دوره صفویه و در اوایل دوره قاجار نوشته شده، در ذکر مقام باشیان‌ها در دوره شاه سلطان حسین صفوی می‌نویسد: «باشیان (در ترکی باش به معنی سرور، رئیس و مدیر است) که باشیان سرکار عظمت مدار شهنشاهی که همه با عمامه‌های خلیل‌خانی، کفش ساغری، چاقشور و قلیان کرمانی و بر مرکب‌های گرانبها سوار بوده‌اند و عالیجناب زندان باشی نیز جزء این گروه بود» محمد

۱. این اثر در اوایل قرن سیزدهم هجری قمری و در دوره فتحعلی شاه قاجار به رشته تحریر در آمده است.

هاشم در شروع ذکر نام آنان می گوید: «عالیجناب مقدس القاب» (آصف، ۱۳۵۲: ۹۰-۸۹)، این موضوع با دیدگاه ویلم فلور در تضاد می باشد این پژوهشگر می نویسد، در تمام دوران صفویه زندان عمومی و مسئول کل زندان ها وجود نداشته است، اما مطالب کتاب رستم التواریخ که در سطور بالا به آن اشاره کردیم دیدگاه دیگری دارد و مقامی به نام زندان باشی را در دوران حکومت سلطان حسین صفوی گزارش می کند، با تامل درباره مناصب و مقامات مرتبط با زندان و وظایف هر کدام باید گفت، مقام دیوان بیگی مسئول تمام مسائل مرتبط با نظم اجتماعی در جامعه و حکومت بوده است و در ولایات، حاکم این حق را دارا بوده که خود یا قاضی مسائل مربوط به انجام قضاوت را انجام دهد، اما درباره پایتخت صفویه (اصفهان) گویا قدرت داروغه بیشتر از شهرها و روستاهای دیگر بوده، داروغه قدرت مشابهی مانند یک فرماندار نظامی داشته است، نوع زندان ها بر اساس نوشته های سیاحان متفاوت بوده است به طور مثال، عسس های داروغه، افرادی را که شب ها دستگیر می کردند به یک بازداشت گاه موقت می بردند و بعداً توسط داروغه مجازات می شدند، ولی درباره زندان های طولانی مدت این موضوع در اختیار دیوان بیگی، حاکم، داروغه و در موارد خاصی شاه بوده است،

نقش شاه در محاکم قضایی، می توان گفت حق محاکمه برای بعضی از دعاوی جزایی در تمام مملکت منحصر به تشکیلات قضائی دربار بود (رربورن، ۱۳۸۳: ۹۵)، شاه نیز در موارد خاص خود جریان قضاوت را به عهده می گرفت و حکم نهایی را صادر می کرد که در این مواقع وی طبق سنت باستانی لباس سرخ بر تن می کرد که نشانه اهمیت موضوع بود (فریر، ۱۳۸۴: ۱۸۷)، قضاوت شاه معمولاً در موارد خاص و متهمان معروف کشور که جزء رجال، بزرگان و خاندان شاهی می شد انجام می گرفت، بعضی از شاهان مانند، شاه عباس دوم معمولاً رجال و بزرگانی را که مغضوب واقع می شدند به قم تبعید می کرد و می گفت که تبعید شدگان در زاویه مقدس مشغول دعاگویی بذات همایونی و سپاسگذاری به درگاه الهی باشند، چه در عنایت نامتناهی بقیه عمر را به ملامت می گذرانند، شاه سلیمان نیز روش پدرش را در تبعید تعداد زیادی از بزرگان عالی مقام انجام داد (شاردن، ۱۳۴۵: ۸۰/۳)،

دخالت شاه در امور قضایی در بعضی موارد دیگر نیز انجام می شد به خصوص درباره

اتباع کشورهای خارجی و غیر مسلمان، شاه شخصاً علاقه داشت که در مورد آنان حق و قانون رعایت شود، در فرمانی مورخ سال ۱۰۴۳هـ.ق چون کاپیتان انگلیس به عرض رسانید که داروغگان و حکام به سبب بعضی تغییرات مزاحم احوال ملازمان او شده‌اند دستور داده شد که: «به خلاف حساب متعرض ملازمان انگلیس نشوند اگر گناهی از ایشان صادر شود که مستوجب بازخواست باشد وزیر و داروغه در حضور کاپیتان مذکور به حقیقت رسیده موافق واقع به عمل آورند،» البته در اینجا گفته نمی‌شود که مراد کدام نوع از وزیران است (ربرورن، ۱۳۸۳: ۱۶۸)،

آیا اسرای جنگی در این دوره به مجازات زندان محکوم می‌شدند؟ اسرای جنگی بر اساس آنچه منابع به ما می‌گویند ابتدا در یک مراسم ویژه به همراه سرهای کشته شدگان دشمن در میدان اصلی شهر به نمایش گذاشته می‌شدند، سپس از آنان بازجویی می‌شد سربازان ساده کشته می‌شدند و فرماندهان بزرگ اسیر شده به زندان فرستاده می‌شدند (دلاواله، ۱۳۸۴: ۳۲۲-۳۱۹)، دلاواله با اشاره به مراسم مخصوص عید نوروز در دربار صفوی می‌نویسد، که فرماندهان خراسان تعدادی اسیر و سرهای بریده‌ی ازبکان را برای شاه ارسال داشتند و حکمران ولایات سرحدی بغداد به همراه تعداد زیادی سر مربوط به ترکان، تعدادی اسیر به شاه پیشکش می‌کند که شاه عباس اسیران ترک را دستور می‌دهد قتل عام شوند و اسیران ازبک آزاد، به نظر می‌رسد شاه به این دلیل که ازبک‌ها در آن زمان ضعیف بودند چندان نگرانی برای حکومت صفویه ایجاد نمی‌کردند آزاد می‌کند اما ترک‌ها چون قوی بودند شاه شدت عمل در برابر آنان نشان می‌دهد (دلاواله، ۱۳۸۴: ۱۶۲-۱۶۱)، احتمالاً دلاواله در این مورد اغراق و مبالغه کرده است و نفرت خود را از عثمانی‌ها به گونه‌ای در کتاب خود نشان داده چرا که مصداق‌های دیگری از رفتار خوب شاه عباس نسبت به اسرای عثمانی در این دوره گزارش شده است، جنابدی می‌نویسد، شاه عباس در سال ۱۰۱۲هـ.ق به طرف تبریز حرکت و این شهر را تصرف کرد، علی پاشا، که از طرف دولت عثمانی، والی تبریز و امیرالامرای آذربایجان بود، در این زمان در نزدیکی سلماس بود به طرف تبریز حرکت کرد و در نزدیکی صوفیان نیروهای عثمانی شکست خوردند و فرار نمودند و علی پاشا دستگیر شد، شاه نسبت به علی پاشا سیاست بخشش در پیش گرفت، نیروهای عثمانی که در قلعه تبریز بودند وقتی بخشش شاه عباس را نسبت به علی پاشا دیدند قلعه را تسلیم کرده و امان گرفتند (جنابدی، ۱۳۷۸: ۷۷۱-۷۶۹)،

همچنین در سال ۹۸۶ ه.ق نیروهای قزلباش با فرماندهی حمزه میرزا و میرزا سلمان وزیر موفق می‌شوند نیروهای تاتارهای کریمه به رهبری عادل گرای خان را در شیروان و قراباغ شکست دهند، عادل گرای خان اسیر می‌شود و حکومت صفویه نسبت به او با احترام برخورد می‌کند حتی او را در یکی از خانه‌های دولتخانه قزوین جای می‌دهند و تمام وسایل راحتی او و همراهانش را فراهم می‌کنند، هرچند تعدادی از سران قزلباش اعتقاد داشتند که به دلیل جنگ در قفقاز و آذربایجان نباید عادل گرای خان در پایتخت باشد و او را در یکی از قلعه‌های اطراف قزوین نگه داری کنند، زیرا رها کردن او در قزوین را خطرناک می‌دانستند (ترکمان، ۱۳۸۲: ۱ / ۲۴۰-۲۳۸؛ سیوری، ۱۳۷۸: ۷۰)، حفظ و نگه داری اسرای جنگی به خصوص فرماندهان و شاهزادگان دشمن به عنوان ابزاری برای مذاکره و گاهی تحت فشار گذاشتن دشمنان صفویه استفاده می‌شد، و در زمانی که امکان داشت فرد اسیر شده مشکلاتی را برای حکومت صفویه ایجاد کند معمولاً در زندان از بین می‌رفت، یکی از این موارد در زمان شاه عباس اول اتفاق افتاد، لهراسب شاهزاده گرگی که توسط شاه عباس اول به شیراز فرستاده شده بود بعدها به دستور شاه بوسیله فرماندار شیراز، امام قلی خان، به گونه‌ای به قتل رسید که مرگش طبیعی نشان داده شود، علت این اقدام شاه این بود که هیات دوک اعظم مسکو که در حال سفر به ایران بود قصد داشته است که از شاه عباس بخواهد لهراسب را آزاد کند و شاه دوست نداشت لهراسب را آزاد نماید (شاردن، ۱۳۷۲: ۱ / ۳۴۵-۳۴۴)، در جمع بندی مباحث این قسمت باید گفت در دوره صفویه با توجه به مستندات منابع محاکم شرعی در صدور احکام مهم به خصوص حکم زندان نقشی ندارند بلکه محاکم قضایی وابسته به دربار هستند که در این خصوص نقش آفرینی می‌کردند،

۴- عفو زندانیان

سوال دیگر درباره زندانیان، قوانین مربوط به آزادی یا همان قوانین عفو زندانیان می‌باشد، آنچه از منابع دوره صفویه برداشت می‌شود این است که قوانین مدنی برای عفو یا آزادی زندانیان وجود نداشته و اگر عفو نیز انجام می‌شد کاملاً شخصی و بنابر نظر شاه بوده که معمولاً با مرگ شاه و روی کار آمدن شاه بعدی تعدادی از زندانیان آزاد می‌شدند که معمولاً این افراد طرفداران شاه فعلی بودند، به طور مثال، با مرگ شاه طهماسب اول و روی

کار آمدن اسماعیل دوم به قدرت، کسانی که از او در گذشته طرفداری کرده بودند و به همین دلیل در زندان به سر می‌بردند آزاد می‌شوند یکی از این افراد شاهرخ خان ذوالقدر بوده که به خاطر مصاحبت و هواخواهی از اسماعیل به مدت بیست سال در قلعه اصطخر زندانی می‌شود، نکته جالب این است که نویسنده خلاصه التواریخ می‌نویسد؛ همزمان با آزادی شاهرخ خان ذوالقدر، خان احمدخان و سایر مردمی که در قلعه اصطخر زندانی بودند آزاد می‌شوند (الحسینی قمی، ۱۳۸۳: ۱۲/۶۲۶)، تنها مورد عفو عمومی که در منابع این دوران ذکر شده مربوط به روی کارآمدن شاه سلیمان می‌باشد که جشن‌های زیادی برگزار شد و پادشاه جدید یک نوع عفو عمومی صادر، و درهای زندان بر زندانیان بازگردید، هرکسی که در دربار حامی داشت و معاند قویتری نداشته، می‌توانست به سهولت عفو و آزاد شود، از سوی دیگر در طول دوران حکومت شاه سلیمان او بشدت تحت تاثیر زنان حرم و درباریان بود به گونه‌ای که تعداد زیادی از مجرمانی که در زمان پدرش به دلیل گناهانشان در زندان بودند با شفاعت زنان و درباریان آزاد شدند و مورد لطف شاه قرار گرفتند (شاردن، ۱۳۴۵: ۹/۱۳۷)، هر چند نویسنده جامع عباسی یکی از شرایط قاضی را این گونه می‌نویسد، هنگامی که قاضی یک شهر توسط امام تغییر پیدا کرد یکی از کارهایی که قاضی جدید باید انجام دهد، آگاهی از وضعیت کسانی باید باشد که بوسیله قاضی قبلی (عزل شده) به زندان محکوم شده‌اند که آیا به حق بوده و یا اینکه به ناحق حکمی صادر شده است و در صورت نبودن شاکی و این موضوع که فرد متهم بی گناه است او را آزاد نماید (شیخ بهایی، ۱۳۱۹ق: ۳۶۵)، بنابراین قوانین مربوط به عفو در نظام قضایی وجود خارجی نداشته‌اند و در موارد خاص تعدادی از افراد زندانی آزاد می‌شده‌اند که این امر کاملاً سلیقه‌ای و بر اساس نظر شاه و در موارد محدودی قاضی بوده است و این موضوع نشان از یک نوع آشفتگی نظام قضایی در دوره صفویه دارد،

۵- تقسیم‌بندی زندان‌های دوره صفویه

در اوایل شکل‌گیری حکومت صفویه زمانی که شاه اسماعیل اول قصد تصرف بغداد و ناحیه عراق عرب نمود، نامه‌ای به حاکم آق قویونلو بغداد، بایرک سلطان، می‌فرستد و او از

اظهار اطاعت خودداری می کند، سید شمس الدین محمد کمونه^۱ که در مجلس بایرک بود او را به اطاعت اسماعیل دعوت می کند، که بایرک، او را زندانی می کند، اما با حمله نیروهای صفوی به بغداد، غلامان و هواداران سید محمد به زندان بایرک حمله می کنند و سید را از زندانخانه بیرون می آورند (عالم آرای شاه طهماسب، ۱۳۸۴: ۱۶۲؛ مستوفی، ۱۳۷۵: ۱۹۲)، مولف جهان آرای عباسی از زندانی که سید محمد کمونه در آن زندانی بود با نام چاه یاد می کند (وحید قزوینی، ۱۳۸۳: ۳۱)، شاید واژه چاه که بوسیله این مورخان استفاده شده برگرفته از کتاب فتوحات شاهی باشد، چرا که مولف کتاب مذکور از زندان سید شمس الدین محمد کمونه با نام چاه یاد می کند، حتی در ذکر آزادی او می نویسد که دو نفر وارد چاه شده و سید را بیرون آوردند، این نویسنده ماجرای زندانی شدن سید محمد کمونه را به چاه حضرت یوسف تشبیه کرده است،

مرد به زندان شرف آرد به دست یوسف از آن روی به زندان نشست

قدر دل و پایه ی جان یافتن جز به ریاضت نتوان یافتن

(امینی هروی، ۱۳۸۳: ۲۹۳-۲۹۱)،

بنابر دیدگاه بعضی از پژوهشگران دوره صفویه، در ایران زندان عمومی وجود نداشته و هر قاضی برای نگه داشتن مجرمان کسانی را به عنوان مسئول توقیف و بازداشت مجرمان به خدمت می گرفته است (فریر، ۱۳۸۴: ۱۸۶)، ویلم فلور معتقد است: در دوره صفویه رئیس زندان عمومی یا کشوری وجود نداشت هر یک از مقامات دست اندرکار امور قضایی، اعیان و اشراف، نظیر قورچی باشی، داروغه یا احداث از کارکنان خود در راستای انجام وظیفه استفاده می کردند و هر کدام تعدادی از اتاق های منزل خود را به صورت سلول انفرادی در می آوردند و از آنها برای زندانی نمودن مجرمین بهره می بردند (فلور، ۱۳۸۵: ۶۸)،

تفکیک زندان و سابقه صنفی کردن زندانها به قرن چهارم هجری بر می گردد که زندانها را از نظر جرم به سه نوع تقسیم شده بودند، ۱- زندان ویژه ای برای کسانی که به

۱. سید محمد کمونه در آن زمان متولی حرم حضرت علی (ع) در نجف بوده بعدها از مقربان شاه اسماعیل اول شده و در نبرد چالدران کشته می شود (حسینی قمی، ۱۳۸۳: ۱/۱۳۱)،

علت عدم پرداخت بدهی به زندان افتاده‌اند، ۲- زندان مخصوص برای دزدها، ۳- زندان دیگر برای بقیه خطاکاران، این اقدام به لحاظ حفظ مصالح زندانی و جامعه و جلوگیری از آثار شوم اختلاط انواع خطاکاران و مجرمان صورت گرفته است، زیرا اسلام هر نوع آمیزشی را که منجر به فساد شود، ممنوع می‌کند و صنفی کردن زندانی را نیز از باب مقدمه واجب و به منظور ممانعت از فساد واجب دانسته است، لذا طبقه بندی زندان بر اساس جنسیت و سن و غیره قطعاً مورد نظر شارع مقدس بوده است (خلیلی، ۱۳۸۵: ۶)، در دوره صفویه شاهد تفکیک زندان بر اساس پایگاه اجتماعی افراد هستیم، به همین لحاظ زندان‌ها هر کدام افراد خاصی را تحت کنترل داشتند که دارای پایگاه و طبقه اجتماعی نسبتاً برابری بودند، بر همین اساس زندان عمومی در این دوره نمی‌توانست کارآیی داشته باشد،

اولین گونه زندان‌ها، زندان‌های سیاسی بودند که چند زندان معروف، مجرمان سیاسی مربوط به خاندان شاهی و رجال سیاسی در آن نگه داری می‌شدند، زندان قهقهه، یکی از این زندان‌ها بوده است،

۱-۵- زندان قهقهه

قهقهه در غرب شهر اردبیل و در فاصله بین این شهر با تبریز در کوههای سبلان جای دارد، خود قلعه در ستیغ کوه سر به آسمان کشیده‌ای است که یک طرف آن را دیوار سنگی بلندی به ارتفاع چند هزار متر تشکیل می‌دهد، نام قهقهه هم ناشی از وضع محفوظ و دست نیافتنی آن است که همه حمله‌کنندگان را به ریشخند می‌گرفت (هینتس، ۱۳۷۱: ۳۹)، این قلعه در زمان اسماعیلیان، پناهگاه آنان بوده و شاه طهماسب اول به آبادانی آن پرداخت و آنجا را محل تمرکز و نگه داری جواهرات و اندوخته‌های سلطنتی قرار داد، اما به تدریج این قلعه مستحکم کاربری دیگری نیز پیدا کرد، و آن زندان و تبعیدگاه شاهزادگان مغضوب و رجال سیاسی مخالف حکومت بود (مسرور، ۱۳۴۰: ۱۸۴)، اولین شاهزاده صفوی القاص میرزا بود که بعد از آنکه علیه شاه طهماسب اول اقداماتی انجام داد بوسیله نیروهای صفوی شکست خورد و طبق دستور شاه به قلعه قهقهه انتقال یافت، اجرای این حکم به وسیله حکام دولتخواه انجام می‌گیرد و آنان القاص میرزا را به نگهبانان قلعه تحویل می‌دهند که تا زمان مرگش در سال ۹۵۷ه.ق در زندان قهقهه بوده است (خواندمیر، ۱۳۷۰: ۴۰۹-۴۰۸).

نویسنده تاریخ ایلچی، علت مرگ القاص میرزا را این گونه می‌نویسد: «چند نفر از کوتوالان حصار که القاص میرزا، پدر و برادران ایشان را بی موجب به قتل رسانیده بود به قصاص مقتولان، القاص میرزا را از آن قلعه که واقع است بر فراز جبل رفیع و وسیع به زیر انداختند» و این واقعه را در سال ۹۵۶ هـ، ق ذکر می‌کند (قباد الحسینی، ۱۳۷۹: ۱۷۵؛ حسینی قمی، ۱۳۸۳: ۱/۳۴۰)، قلعه قهقهه دو قسمت داشت که هر کدام کارآیی خاصی دارا بود، در قلعه قهقهه به غیر از شاهزادگان مغضوب افراد دیگری نیز به صورت تبعیدی زندگی می‌کردند، آنان اکثراً امرا و روسای عشایر یاغی بودند که تحت مراقبت شدید قرار داشتند، آنان در روستای (قصبه) قلعه در میان مردم عادی زندگی می‌کردند ولی به هیچ وجه حق معاشرت و رفت و آمد با مردم محلی را نداشتند، افرادی مانند، خان احمد خان گیلانی، امیرخان ترکمان (فرمانروای آذربایجان) که در زمان سلطان محمد میرزا به قلعه قهقهه فرستاده شد، امیرانی از امرای ترک، عرب، گُرد، ارمنی و لزگی جزو این گروه بودند، اما در کهن دژ یا قلعه مرکزی منسوبین به سلطنت زندانی بودند مانند، اسماعیل دوم پسر شاه طهماسب (وحید قزوینی، ۱۳۸۳: ۹۹؛ خاماچی، ۱۳۷۲: ۲۲۵ و ۲۱۳؛ مسرور، ۱۳۴۰: ۱۸۵)، زمانی که به دستور شاه طهماسب، پسرش اسماعیل بازداشت می‌شود و شاه به سوندوک بیگ، قورچی باشی، دستور می‌دهد: «که او را به نظر من میاورید و از آنجا او را به طرف قهقهه برده و در آنجا باشد و اخراجاتش را یوماً فیوماً مقرر نمود» (عالم آرای شاه طهماسب، ۱۳۷۰: ۳۵۳؛ افوشته‌ای نطنزی، ۱۳۵۰: ۲۱؛ وحید قزوینی، ۱۳۸۳: ۸۱)، اسماعیل دوم از سن ۲۴ سالگی به قلعه قهقهه رفت و تا چهل سالگی در آنجا زندانی بود، نویسنده فواید الصفویه، مدت زندانی شدن اسماعیل در قهقهه را ۱۹ سال و شش ماه و یک روز ذکر کرده است (قزوینی، ۱۳۶۷: ۳۳؛ وحید قزوینی، ۱۳۸۳: ۸۱)، فرماندهان قلعه هر دو سال یک بار عوض می‌شدند و از طرف شاه طهماسب دستور اکید داشتند که از وی سخت مراقبت کنند، در سال‌های پایانی عمر شاه طهماسب اول گروهی که طرفدار جانشینی حیدر میرزا بودند بر زندان قهقهه تسلط پیدا کرده بودند، این گروه از استاجلوهایی بودند که با جانشینی اسماعیل مخالف و طرفدار حیدر میرزا بودند، بعد از مرگ شاه طهماسب طرفداران اسماعیل به سوی قلعه حرکت و قلعه را از کنترل مخالفان اسماعیل خارج می‌کنند (وحید قزوینی، ۱۳۸۳: ۶۹)، ظاهراً اسماعیل در ابتدای امر در غل و زنجیر بود ولی بعدها آزادی بیشتر پیدا می‌کند چنانکه می‌توانست به

فضای باز جلو قلعه بیاید و هوای آزاد کوهسار را تنفس کند، او در زندان به مصرف مواد مخدر اعتیاد پیدا کرده و باعث مشکلات روحی و جسمی فراوانی برای او شد (هینتس، ۱۳۷۱: ۴۱-۴۰)، از دیگر زندانیان قهقهه، احمد سلطان پسر القاص میرزا و سام میرزا با پسرش بودند که تا پایان عمرشان در قلعه بودند (وحید قزوینی، ۱۳۸۳: ۵۵)، از دیگر حکامی که بعد از ترمذ علیه شاه طهماسب دستگیر و در قلعه قهقهه زندانی شد، خان احمد خان حاکم بیه پیش^۱ بود، در سال ۹۷۵ ه.ق طغیان کرد و بعد از مدتی نیروهای قزلباش، قلمرو حکومت او در گیلان را مورد تاخت و تاز قرار دادند و بعد از دستگیری به قزوین آورده شد که در آنجا به فرمان شاه طهماسب به قلعه قهقهه فرستاده شد (روملو، ۱۳۵۷: ۵۶۶-۵۶۰)، رباعی منتسب به خان احمد خان به هنگام حبس:

از گردش چرخ واژگون می‌گیرم از جور زمانه بین که چون می‌گیرم
با قد خمیده، چون صراحی شب و روز در قهقهه‌ام، و لیک خون می‌گیرم

پاسخ شاه طهماسب اول

آن روز که کار تو همه قهقهه بود با رای تو ز راه سلطنت (مملکت) صدمه بود
امروز در این قهقهه با گریه بساز کان قهقهه را نتیجه این قهقهه بود

(شاملو، ۱۳۷۱: ۱ / ۸۸-۸۷؛ فومنی، ۱۳۴۹: ۵۱)،

شاه طهماسب بعد از شنیدن عریضه ی خان احمدخان به داروغه اصفهان دستور داد، خان احمد خان را از قلعه قهقهه خارج کرده و به قلعه اصطخر فارس انتقال دهند و خان احمد خان ۱۲ سال در قلعه اصطخر زندانی بود (فومنی، ۱۳۴۹: ۵۳-۵۲)،

۲-۵- قلعه اصطخر فارس

از قلعه‌های دیگری که در دوره صفویه و حتی پیش از این دوره کاربری زندان داشته‌اند می‌توان به قلعه اصطخر فارس اشاره کرد، این قلعه یک زندان دولتی بود که بیشتر

۱. گیلان در زمان صفویه به دو ناحیه بیه پس و بیه پیش تقسیم می‌شد، بیه پس قسمت شرقی سفید رود و مرکز آن لاهیجان بود، بیه پیش به بخش غربی سفید رود و به مرکزیت رشت گفته می‌شد (مستوفی، ۱۳۷۵: ۱۹۸)،

محبوسین سیاسی در آن نگه داری می شدند، هر چند که محبوسین در داخل قلعه آزادی داشتند و به هر جایی که می خواستند در درون قلعه می توانستند تردد کنند ولی نمی توانستند از قلعه خارج شوند، این زندان در سال ۸۹۳ ه، ق زندان اسماعیل و برادرانش (علی و ابراهیم به همراه مادرشان حلیمه بیگی آغا) بود که به دستور سلطان یعقوب آق قویونلو چهار سال و به قولی چهار و سال و نیم در این قلعه به عنوان زندانی به سر می بردند (ملاجلال الدین منجم، ۱۳۶۶ : ۷۹؛ وحید قزوینی، ۱۳۸۳ : ۲۵؛ منشی قزوینی، ۱۳۸۷ : ۱۱۰؛ مستوفی، ۱۳۷۵ : ۴۵؛ امینی هروی، ۱۳۸۳ : ۶۱؛ قباد الحسینی، ۱۳۷۹ : ۴).

۳-۵- قلعه طبرک

در پایتخت صفویه، اصفهان نیز قلعه‌ای حکم زندان را داشت، به نام قلعه طبرک، این قلعه بنا بر توصیف شاردن به هنگام گذشتن از دروازه طوقچی به یک دژ می رسیدند که به قلعه طبرک یا قلعه برگ، یعنی جبه خانه معروف بوده است، این قلعه با برج ها و خندق های اطرافش کاملاً محصور بود و به لحاظ ظاهری کاملاً شبیه به زندان، برج مدخل یکی از برج های آن بوده که زنجیر خانه خوانده می شد، شاردن می نویسد: «این برج از بقیه بزرگتر است و ایرانیان به زندان، زنجیر خانه می گویند» (شاردن، ۱۳۴۵ : ۷ / ۲۶۵)، شاردن اشاره‌ای به این موضوع نمی کند که این زندان برای نگه داری چه گروه از متهمان بوده است، آیا مردم عادی، صاحب منصبان و یا اعضای متهم خاندان سلطنتی؟ اما می توان گفت که حکومت بیشتر تلاش داشت تا مخالفان بزرگ چه آنهایی که از درون خاندان سلطنتی بودند و یا سران و فرماندهان را از مرکز قدرت و پایتخت دور کند تا به این طریق در صورت بروز شورش‌های احتمالی در پایتخت، شورشیان به زندانیان سیاسی و مخالفان حکومت دسترسی نداشته باشند، بنابراین می توان گفت زندان قلعه طبرک متعلق به گروه‌های پایین جامعه و مردم عادی بوده است و در منابع این دوره اشاره‌ای به زندانی بودن سران حکومتی و مخالفان بزرگ حکومت و یا شاهزادگان در این زندان نشده است، تنها در یک مورد که مربوط به سال ۱۰۴۰ ه، ق و شورش شیرخان افغان، که حاکم قندهار، علی مردان خان، این شورش را سرکوب می کند و فردی به نام نبدی میرزا که از طرف شیرخان به عنوان مدعی حکومت انتخاب شده بود دستگیر و به اصفهان می فرستد، نبدی میرزا بوسیله وزیر

دارالسلطنه اصفهان به صورت موقت در قلعه طبرک زندانی می شود تا بعداً مورد محاکمه قرار گیرد (واله قزوینی، ۱۳۸۲: ۹۴-۹۳)،

۴-۵- قلعه الموت

یکی دیگر از قلعه‌هایی که به عنوان یک زندان دولتی استفاده می شد، قلعه الموت بود، در این قلعه بیشتر فرماندهان معضوب حکومت زندانی می شدند، در منابع این دوره تنها یک مورد از زندانی شدن خاندان شاهی گزارش شده است، در حوادث سال ۵۹۹۶ه.ق جنابدی در روضه الصفویه می‌نویسد: «مرشد قلی خان که موفق شده بود شاه عباس را در قزوین به قدرت برساند در جهت مصلحت امور پادشاهی چنان اندیشید که بعد از دفع مفسدان، پادشاه موید را با شاهزادگان نامدار به قلعه الموت فرستاده به محافظان بسپارند، بر وفق این اندیشه پادشاه موید را با شاهزادگان به قلعه الموت ارسال داشتند و هر ماه سیصد نفر از غازیان مقرر گردید که به محافظت قلعه قیام نموده چون مدت ایشان منقضی گردد سیصد نفر دیگر بر حراست و پاس ایشان اقدام نمایند همچنین این قاعده مستمر بوده ادرار و موجب ایشان و مطالبات طالقان و رودبار تعیین گردید،» همراه سلطان محمد شاهزادگان ابوطالب میرزا و طهماسب میرزا نیز بودند» (جنابدی، ۱۳۷۸: ۶۷۲)، شاه طهماسب اول بعد از دستگیری خان احمد خان در سال ۹۷۴ه.ق فرمان می‌دهد چند نفر از امرای خان احمدخان مانند، مولانا عبدالرزاق دانشمند و مولانا شکر شربت دار را به زندان قلعه الموت بفرستند و این افراد تا پایان عمر در زندان بودند (فومنی، ۱۳۴۹: ۴۸)، مصداقی دیگر، زمانی که شاه اسماعیل دوم از قلعه قهقهه خارج شد و حکومت را در دست گرفت بعضی از سران و فرماندهان سابق را که در قلعه الموت زندانی بودند آزاد کرد و مقاماتی به آنان تفویض نمود، افرادی مانند، عیسی خان (عیسی خان فرزند لوند خان از گرجی‌هایی بود که در سال ۹۶۵ه.ق مسلمان شده و مقامات دولتی بدست آورده بود که در سال ۹۷۰ه.ق به دستور طهماسب اول در قلعه الموت محبوس بود) و سموخان پسران لهراسب، در این قلعه محبوس بوده‌اند، این قلعه در زمان شاه صفی هم به عنوان یک زندان استفاده می شده است (خواجگی اصفهانی، ۱۳۶۸: ۱۴۱؛ ملاجلال الدین منجم، ۱۳۶۶: ۴۳؛ شاملو، ۱۳۷۱: ۱/ ۸۳-۷۹)،

البته حاکمان یاغی نیز در این قلعه زندانی می شدند، نویسنده شرفنامه، بدلیسی، اشاره به

این دارد که جهانگیر خان حاکم لرستان که در زمان شاه طهماسب اول از حکومت مرکزی تمبرد کرده بود به دستور شاه دستگیر و کشته می شود و فرزند او به نام شاه رستم اسیر و به دستور شاه طهماسب مدتها در زندان الموت زندانی می شود (سال ۹۴۹هـ.ق) اما بعدها فردی در لرستان ادعا می کند شاه رستم است و از زندان الموت فرار کرده و شاه طهماسب برای اینکه مدعی دروغین حکومت لرستان را نبود کند شاه رستم را مورد عنایت قرار می دهد، بعد از آزادی او از زندان با حمایت حکومت مرکزی موفق می شود شاه رستم دروغین را از میان ببرد و سالها به عنوان حاکم لرستان باقی بماند (بدلیسی، ۱۳۷۷، ۱: ۵۱-۴۷).

فلور از قلعه‌های دیگری نیز نام می برد که کاربری زندان داشته‌اند مانند، قلعه گلخندان (نزدیک فیروز کوه)، قلعه اختیارالدین هرات (فلور، ۱۳۸۵: ۷۰)، در دوره صفویه گاهی فرد در خانه اش زندانی می شده است، دلاواله در ذکر حوادث دوران شاه عباس اول اشاره می کند که سلیمان خان، حاکم قزوین، که شوهر دختر اسماعیل دوم بود به علت سوء استفاده‌هایی که کرده بود در خود شهر قزوین از طرف شاه عباس اول زندانی شده بود (دلاواله، ۱۳۸۴: ۲۱۹).

۶- محافظت زندانیان

در درون زندان‌های دوره صفویه به دلیل عدم اداره زندان‌ها بوسیله یک ساختار متمرکز شیوه‌های متفاوتی درباره زندانیان اجرا می شده است، این شیوه‌ها بدون هیچ ضابطه‌ی خاصی اعمال می گردید در واقع مسئولان زندان‌ها بنا بر تشخیص خود شیوه‌های رفتاری متفاوتی با زندانیان داشتند، بر اساس منابع تاریخی، زندانیان با ابزارهایی در درون زندان کنترل می شدند، فریر می نویسد، اگر جرم افراد دستگیر شده دولتی بود، یوغ مثلی شکلی به نام «کارکان» به گردنش می انداختند و یکی از دستهایش به انتهای آن بسته می شد که درد شدیدی ایجاد می کرد (فریر، ۱۳۸۴: ۱۸۷)، شاردن، از ابزار دیگری که ساخته شده از یک کنده چوب با زنجیر بود نام می برد و می نویسد: کنده‌ای که در این گونه موارد معمول است، دو شاخه‌ای است که به گردن می گذارند و دست راست را نیز گرفته، مانع از استعمال آن می شوند (شاردن، ۱۳۴۵: ۹/۱۹۹).

آدام اولتاریوس در سفرنامه خود در بیان چگونگی کشته شدن و اعدام اشتاتلر، ساعت ساز

آلمانی، در زمان شاه صفی می گوید: «او بعد از کشتن دزدی، هنگامی که در فردای آن ماجرا سوار بر اسب به طرف قصر در حال حرکت بود در خیابان توسط مامورین دستگیر شد و او را به زندان انداختند و چوبی را با زنجیر به نام پالهنک به گردن و دست هایش بستند و نهایت بد رفتاری را با او کردند» (اولثاریوس، ۱۳۶۹: ۱۲/۵۶۴)، فلور، این وسیله شکنجه را با ویژگی های خاص آن توضیح داده است و می نویسد: «ایرانیان برای بستن زندانیان و مجرمان از شیوه یکسانی استفاده می کردند، آنها یک قطعه چوب دو شاخه را زیر گلولی فرد خاکی قرار می دهند این دوشاخه دستگیره‌ای دارد که طول آن به یک فوت (۴۸/۳۰ سانتی‌متر) می‌رسد، به محض حرکت این دستگیره چنگال‌های دو شاخه به دو طرف گردن فرو می‌رود، در پشت گردن یک میله چوبی قرار دارد که با میخ، انتهای دولبه چنگال‌های دو شاخه را به هم متصل می‌کند، در نتیجه با اتصال این سه تکه به هم، طوق مثلثی شکل بوجود می‌آید، زیر گلو میله چوبی دیگری هم قرار دارد که ته آن به میانه چنگال‌ها میخ کوب می‌شود و در انتهای دستگیره دو شاخه، کمی تو رفتگی یا بریدگی وجود دارد که دست زندانی تا میخ در آن قرار می‌دهند، روی آن میله تکه چوب دیگری می‌گذارند که بلندی آن به نیم فوت می‌رسد، سوراخ کوچکی در وسط آن وجود دارد و دو سر آن به انتهای دستگیره‌ای دو شاخه میخ کوب می‌شود، در نتیجه دست‌های زندانی درگیره قرار می‌گیرد و نمی‌تواند کاری انجام دهد این وسیله ممکن است به اندازه یک فوت یا دو فوت بلندی داشته باشد و ایرانیان آن را دو شاخه می‌نامند» (فلور، ۱۳۸۵: ۶۹)، این در حالی بود که همه زندانیان را با زنجیر یا وسایل دیگر در زندان نگه‌داری نمی‌کردند، گاهی بعضی از زندانیان آزادی‌های خاصی داشتند، به طور مثال، بعضی از سران حتی در زندان اجازه داشتند به همراه محافظین و نگهبانان خود به شکار بروند مانند، فرار متهورانه علی قلیخان یکی از والیان دوره شاه عباس دوم که با جواب مساعد قوللر آغاسی از زندان به بهانه شکار فرار می‌کند و بعد از آن مورد عفو شاه سلیمان قرار می‌گیرد او قبل از زندان، منصب سرداری قشون را داشته (شاردن، ۱۳۴۵: ۹/۱۴۰-۱۳۹)، نمونه دیگری از این آزادی برای افراد خاص را فلور ذکر می‌کند، شخصی به نام امیرخان بوده که به او اجازه داده شده بود معشوقه اش را همراه خود به زندان قلعه ببرد، اشخاص دیگر به خوشبختی او نبودند، چنان که سلمان خان استاجلو، حاکم قزوین، در پی افزایش شکایت‌ها علیه او از مقامش عزل و تا دو سال در ازای سوء اعمال در قید غل و زنجیر بود (فلور، ۱۳۸۵: ۷۱)،

در درون زندان گاهی بعضی از زندانیان مورد شکنجه‌های سخت قرار می‌گرفتند، فریر اشاره می‌کند مامورانی که برای نگه داشتن زندانیان در نظر گرفته می‌شدند مبلغی را سالانه به آنها می‌دادند، اگر مامور زندان حقوقش زندگی او را تامین نمی‌کرد از زندانیان خود که معمولاً در نزدیکی خانه اش تحت نظر بودند اخاذی می‌کرد، این موضوع درباره زندان‌های کوچک درون شهرها صادق است و برای متهمانی که بوسیله داروغه و یا حاکم به زندان‌های کوتاه مدت محکوم می‌شدند، این زندانیان در وضعیت بسیار پست و تهوع‌آوری تحت نظر قرار داشتند، شرایط زندانیان به‌اندازه‌ای اسفناک بوده که زندانی به هر قیمتی حاضر می‌شد خود را از این وضعیت رها سازد ولی فرار غیر ممکن بود و فرار نافرجام، کتک و سنگسار را در پی داشت، در بعضی از مواقع هریک از زندانیان زیر نظر یکی از درباریان قرار می‌گرفتند و آن شخص هر چه می‌خواست از مجرم اخاذی می‌کرد، رحم و شفقتی در کار نبود و اجرای تنبیه بدون هیچ تشریفات خاصی، همراه با فحش و ناسزا انجام می‌گرفت (فریر، ۱۳۸۴: ۱۸۷-۱۸۶)،

در مصداقی دیگر صدر خاصه، میرزا ابوطالب رضوی، مورد بی‌مهری شاه قرار می‌گیرد، میرزا ابوطالب رضوی صدر خاصه، او فرزند میرزا محمدباقر از دودمان رضوی مشهد بود که در سال ۱۰۷۷ هـ.ق از طرف شاه سلیمان، صدر خاصه می‌شود و تا ۲۱ سال بعد که از دنیا می‌رود در سال ۱۰۹۹ هـ.ق بر این مقام منصوب است، متن طغرای او این بوده: «من ابوطالب بن محمدباقر الرضوی» و مهر او در پایان مثال‌ها: «الراضی به قضاالله الغنی ابوطالب الرضوی» (مدرس طباطبایی، ۱۳۵۳: ۲۰-۱۹؛ خاتون آبادی، ۱۳۵۲: ۵۴۵ و ۵۲۱)، میرزا ابوطالب از صدور معروف دوره صفوی بوده که به علت رضوی بودن و داشتن رابطه خویشاوندی با دربار صفویه حائز جایگاه بالایی بوده، میرزا رفیعا اشاره می‌کند که این صدر خاصه سالیانه ۱۳۶۰ تومان مدد معاش دریافت می‌کرده است و اینکه دیگر صدور چنین مدد معاشی دریافت نمی‌کردند (میرزا رفیعا، ۱۳۸۵: ۱۷۴)، کمپفر در این مورد می‌نویسد: «در سال ۱۶۸۰ میلادی صدر خاصه توسط قورچیان به فرمان شاه سلیمان به زندان افتاده ضابطین قانون طبق رسم مملکت هر روز چندان به کف پای وی چوب می‌زدند که ناخن‌های پای او افتاد و انگشتانش که در اثر مردن خون سخت کریه و زشت شده بود به‌اندازه مشت دست متورم گردید»، شیخ الاسلام کرمان این بلا را به سر صدر خاصه در آورده بود چون این شخص از

کار برکنار شده بود برای اینکه خشم شاه را متوجه صدر خاصه که وی را معزول کرده بود بگرداند حيله رذیلانه‌ای اندیشید، شیخ الاسلام دستور داد مینیاتورهای فجیعی بکشند که به طرزی توهین آمیز در آن‌ها شاه سلیمان را به باد ریشخند گرفته بودند، وی تصاویر را داخل پاکتی گذاشت و مهر دشمن خود {صدر خاصه} را به روی آن زد، معلوم نیست که او چگونه توانسته بود مهر صدر خاصه را به چنگ آورد، آنگاه عنوان شاه را بر روی جلد پاکت نوشت تا هیچ کس جرات گشودن آن را نداشته باشد و آن را به طریقی به دست شاه رساند این پرده‌های نقاشی که در یکی از آنها شاه سلیمان بر گرده خری سوار بود موجب حد اعلای خشم شاه شد و او بدون هیچ گونه تحقیقی کسی را که ظاهراً موجد این تصاویر بود مورد غضب قرارداد، چون مهر خویشاوند خود را بروی جلد، کاملاً او را مطمئن کرده بود که باعث و بانی کار کیست دستور داد با حبس و زجر از او اقرار بگیرند و املاکش توسط صندوق دولت ضبط شود، اما صدر خاصه چندان از اعتراف کردن خودداری کرد تا مرتکب اصلی جرم مشخص شد و متحمل زندان می شود و املاکش دوباره به او مسترد می شود، از زمانی که صدر خاصه شغل خود را از دست داده بود شاه سلیمان شخصاً به امور موقوفات رسیدگی می کرده و از درآمد زیاد آن برخوردار می شد» (کمپفر، ۱۳۶۳: ۱۲۳)،

درباره اوضاع درونی زندان در این دوره باید گفت که مقام عسس باشی، که او را امیر شب و احداث نیز می گفتند، این فرد از سوی دیوان تعیین می شد و در واقع زبردست داروغه بود مقرر بود که هر روزه مقدار معینی نان از سرکار خاصه شریفه به او تحویل دهند که بین زندانیان تقسیم کند تا کسی از گرسنگی نمیرد (میرزا رفیعا، ۱۳۸۵: ۲۷۹)، این موضوع نیز به نسبت افراد زندانی تفاوت داشت زیرا بعضی از زندانیان و رجال بزرگ که وابسته به خاندان سلطنتی بودند مقرری خاصی دریافت می کردند مانند، اسماعیل دوم که در قهقهه زندانی بود،

از سوی دیگر، زندانیان نمی توانستند فرار کنند، چرا که از آنها به خوبی محافظت می شد آنان در صورت اقدام به فرار به شدت تنبیه می شدند، از آنجا که قاعده و قانون مشخص حکومتی در خصوص زندان و زندانیان وجود نداشت اوضاع زندان‌ها نامناسب بود مگر اینکه زندانی می توانست مبلغی را بپردازد تا اطاق مناسب تری در اختیار او قرار دهند و با او رفتار

بهتری داشته باشند، منافع مالی که از زندانیان بدست می آمد زیاد بود زیرا گاهی که شاه می خواست به کسی پاداش دهد، وظیفه محافظت از زندان را به او محول می کرد، «معادن پرو هم به این اندازه و به این شیوه عایدی نداشته است، چرا که موجودی زندانیان تا آخرین مبلغ، مورد چپاول قرار می گرفت» (فلور، ۱۳۸۵: ۷۰-۶۹)، بسیاری از مواقع بعضی از رجال به دلیل تخلفی که انجام می دادند اموالشان توقیف می شد و در خانه خود توقیف می شدند (شاردن، ۱۳۴۵: ۱۳۷/۹)، در بعضی از مواقع اموال زندانیان ضبط می شد، شاه عباس دوم، علیقلی خان را که حاکم تبریز بود خلع کرد و او را به قزوین به حبس فرستاد اموالش را ضبط نمودند، میرزا صادق برادر میرزا ابراهیم وزیر قزوین به ضبط اموال او و فروش آنها مامور گردید و در ماموریت خود چنان به سختی عمل کرد که حتی تنبان‌های زنان او را هم گرفته در ملاء عام به فروش رسانید (شاردن، ۱۳۴۳: ۱۰۹)،

نتیجه گیری

درباره قوانین حاکم بر زندان و زندانیان در دوره صفویه باید گفت، در این دوره هیچ گونه سند یا مدرکی دال بر وجود زندان عمومی وجود ندارد تنها در مواردی خاص بزرگان و رجال سیاسی مخالف یا مغضوب شخص شاه در قلعه‌های دور افتاده تحت مراقبت شدید قرار می گرفته‌اند، قوانینی که فرد را محکوم به حبس یا زندان می نمود چندان روشن نیست و به صورت سلیقه‌ای مجازات زندان اعمال و صادر می شده است، گاه دو فرد با یک جرم مشابه به دو مجازات متفاوت محکوم می شده‌اند، احکام فقه تشیع اثنی عشری در این دوره به رغم رسمیت یافتن مذهب تشیع بوسیله حکومت صفویه چندان مورد استفاده قرار نمی گرفته است و بیشتر مجازات‌ها بر اساس عرف اعمال می شده است، در صدور احکام جنایی به خصوص زندان محاکم شرعی نقشی نداشتند و این محاکم قضایی وابسته به دربار بودند که بر اساس قوانین عرفی و نه فقهی حکم زندان برای مجرمان صادر می کردند، اوضاع زندان رضایت بخش نبوده است رفتار با زندانی‌ها متناسب با میزان ثروت و جایگاه فرد گناهکار مشخص می شده است، اگر فرد می توانست مبالغ بیشتری به زندانبان‌ها و ماموران بدهد شرایط بهتری داشت، اموال فرد پیش از زندان مصادره می شده و در این مصادره اموال زندانیان، قوانین روشنی حاکم نبوده است اگر فرد حامیانی در دربار و هیات حاکمه

داشت می‌توانست شرایط بهتری در طول دوران محکومیت در زندان داشته باشد، درباره آزادی و یا عفو از زندان قوانین روشنی وجود نداشت و هر گونه آزادی و عفو کاملاً سلیقه‌ای و شخصی از سوی شاه و یا مقامات دولتی مرتبط با زندان بوده است،

منابع

- افوشته‌ای نطنزی، محمود بن هدایت الله (۱۳۵۰)، *نقاوه الاثار فی ذکر الاخیار*، به اهتمام احسان اشراقی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- امین، سید حسن (۱۳۸۶)، *تاریخ حقوق ایران*، انتشارات دایره المعارف ایران شناسی،
- امینی هروی، صدرالدین ابراهیم (۱۳۸۳)، *فتوحات شاهیه*، به تصحیح محمدرضا نصیری، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- اولتاریوس، آدام (۱۳۶۹)، *سفرنامه اولتاریوس*، ترجمه حسین کردیچه، جلد دوم، تهران، کتاب برای همه.
- بدلیسی، شرف خان (۱۳۷۷)، *سرفنامه*، مصحح ولادیمیرولیبامینوف، تهران، اساطیر.
- تاورنیه (۱۳۶۹)، *سفرنامه تاورنیه*، ترجمه ابوتراب نوری، اصفهان، کتابخانه سنایی و کتابفروشی تایید اصفهان.
- ترکمان، اسکندر بیگ (۱۳۸۲)، *تاریخ عالم آرای عباسی*، مصحح ایرج افشار، تهران، انتشارات امیرکبیر.
- جنابدی، میرزا بیگ (۱۳۷۸)، *روضه الصفویه*، مصحح غلامرضا طباطبایی مجد، تهران، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.
- خاتون آبادی، سید عبدالحسین الحسینی (۱۳۵۲)، *وقایع السنین والایام*، به تصحیح محمد باقر بهبودی، تهران، کتابفروشی اسلامیه.
- خاماچی، بهروز (۱۳۷۲)، *قلعه‌های تاریخی آذربایجان*، تبریز، پور حسین.
- خلیلی، عذرا (۱۳۸۵)، «جایگاه زندان در اندیشه دینی»، *دو فصلنامه مشکواه النور*، شماره ۳۴، صص ۷۵-۹۸.
- خواندمیر، محمود (۱۳۷۰)، *ایران در روزگار شاه اسماعیل و شاه طهماسب صفوی*، به کوشش غلامرضا طباطبایی، تهران، موقوفات محمود افشار یزدی.
- دلاواله، پیتر (۱۳۴۸)، *سفرنامه پیتر دلاواله*، ترجمه شعاع الدین شفا، تهران، علمی و فرهنگی.

- رربورن، کلاوس میسائیل (۱۳۵۷)، *نظام ایالات در دوره صفویه*، ترجمه کیکاوس جهاننداری، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- رستم الحکما، محمد هاشم (۱۳۵۳)، *رستم‌التواریخ*، تهران، امیر کبیر.
- روملو، حسن بیگ (۱۳۵۷)، *احسن‌التواریخ*، به تصحیح عبدالحسین نوایی، تهران، انتشارات بابک.
- سانسون (۱۳۷۷)، *سفرنامه سانسون/وضع کشور ایران در عهد شاه سلیمان صفوی*، ترجمه محمد مهریار، اصفهان، گلها.
- *سفرنامه‌های ونیزیان در ایران* (۱۳۴۹)، ترجمه منوچهر امیری، تهران، خوارزمی.
- سیوری، راجر (۱۳۷۸)، *دریاب صفویان*، ترجمه رمضان علی روح الهی، چاپ اول، تهران، نشر مرکز.
- شاردن، ژان (۱۳۷۲)، *سفرنامه شاردن*، ترجمه اقبال یغمایی، تهران، توس.
- شاردن، ژان (۱۳۴۵-۱۳۴۴)، *سفرنامه شاردن*، ترجمه محمد عباسی، تهران، امیر کبیر.
- شاردن، ژان (۱۳۴۳)، *نسرحتاج‌گذاری شاه سلیمان صفوی و وقایع دو سال بعد*، مترجم علی رضا، تهران.
- شاملو، ولی قلی بن داود قلی (۱۳۷۱)، *قصص الخاقانی*، تصحیح سید حسن سادات ناصری، جلد ۱، تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- شیخ بهایی، محمد بن حسین (۱۳۱۹ق)، *جامع عباسی*، تهران، افست از روی چاپ سنگی توسط انتشارات فراهانی.
- شیخ طوسی، ابی جعفر محمد بن حسن طوسی (۱۳۴۳)، *النهایه فی مجرد الفقه و الفتاوی*، به کوشش محمد تقی دانش پژوه، جلد چهارم، تهران، دانشگاه تهران.
- شهید اول، شمس‌الدین محمد بن مکی (۱۳۷۰)، *ترجمه کتاب لمعه*، جلد دوم، بانضمام شرح و تعلیقات علی رضا فیض و علی مهذب، تهران، دانشگاه تهران.

- طباطبایی، مدرسی (۱۳۵۲)، «مثال‌های صدور صفوی» بررسی کوتاه درباره یک نوع از اسناد دیوانی دوره صفویه»، قم، حکمت.
- عالم‌آرای شاه طهماسب (۱۳۷۰)، به کوشش ایرج افشار، تهران، دنیای کتاب.
- عالم‌آرای شاه اسماعیل (۱۳۸۴)، با مقدمه و تصحیح اصغر منتظر صاحب، تهران، علمی و فرهنگی.
- فریر، راندل دبلیو (۱۳۸۴)، برگزیده سفرنامه ساردن، ترجمه حسین هژیان و حسن اسدی، تهران، نشر و پژوهش فرزاد روز.
- فلور، ویلم (۱۳۸۵)، نظام قضایی در عصر صفویه، ترجمه حسن زندیه، قم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- فومنی گیلانی، عبدالفتاح (۱۳۴۹)، تاریخ گیلان، مصحح منوچهر ستوده، تهران، بنیاد فرهنگ ایران.
- قاضی احمد بن شرف الدین الحسینی الحسینی القمی (۱۳۸۳)، خلاصه التواریخ، مصحح احسان اشراقی، تهران، موسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.
- قزوینی، ابوالحسن (۱۳۶۷)، فواید الصفویه، مصحح مریم میراحمدی، تهران، موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- کمپفر، انگلبرت (۱۳۶۳)، سفرنامه، ترجمه کیکاوس جهاننداری، تهران، خوارزمی.
- کشیشان ژوزوئیت، نامه‌های شگفت‌انگیز از کشیشان فرانسوی در دوران صفویه و افشار، (۱۳۷۰)، ترجمه بهرام فره‌وشی، تهران، موسسه علمی اندیشه جوان.
- گودرزی بروجردی، محمدرضا (۱۳۸۳)، تاریخ تحولات زندان، تهران، میزان.
- محقق کرکی، علی بن حسین بن عبدالعالی (۱۹۹۱م)، جامع المقاصد فی شرح القواعد، بیروت، تحقیق موسسه آل بیت (ع)، الاحیاء التراث.
- محمد معصوم بن خواجه اصفهانی (۱۳۶۸)، خلاصه السیر (تاریخ روزگار شاه صفی)، تهران، علمی.

- مروتی و زرگوش نسب، سهراب و عبدالجبار، (۱۳۸۶)، «بررسی مبانی مشروعیت زندان در قرآن کریم»، فصلنامه حقوق مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، شماره ۲ سال ۳۷، صص ۱۹۸-۱۷۳.
- مستوفی، محمد محسن (۱۳۷۵)، *زبده التواریخ*، به کوشش بهروز گودرزی، تهران، موقوفات محمود افشار یزدی.
- مسرور، حسین (۱۳۴۰)، *ده نفر قزلباش*، جلد اول، تهران، سازمان کتاب‌های جیبی.
- ملا جلال‌الدین منجم (۱۳۶۶)، *تاریخ عباسی*، به کوشش سیف‌الله وحید نیا، تهران، وحید،
- منشی قزوینی، بوداق (۱۳۸۷)، *جواهر الاخبار*، محسن بهرام نژاد، تهران، میراث مکتوب.
- موسوی بجنوردی، سیدمحمد (۱۳۸۷)، *حقوق مدنی*، به کوشش ابوالفضل احمدزاده، تهران.
- میرزا سمعی (۱۳۶۸)، *تذکره الملوک*، تعلیقات مینورسکی، به کوشش سید محمد دبیر سیاقی، ترجمه مسعود رجب نیا، تهران، امیرکبیر.
- میرزا رفیعا (۱۳۸۵)، *دستورالملوک*، به کوشش و تصحیح محمداسماعیل مارچینکوفسکی، ترجمه علی کردآبادی، تهران، مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی.
- واله قزوینی اصفهانی، محمد یوسف (۱۳۸۲)، *ایران در زمان شاه صفی و شاه عباس دوم*، مصحح محمد رضا نصیری، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- وحید قزوینی، میرزا محمد طاهر (۱۳۸۳)، *تاریخ جهان آرای عباسی*، مصحح سید سعید میر محمد صادق، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- هینتس، والتر (۱۳۷۱)، *شاه اسماعیل دوم*، ترجمه کیکاوس جهانداری، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.